



کتاب «المسامره» ی بیرونی

پرویز اذکائی



کتاب المسامره که ابوالفضل بیهقی - یکی از شاگردان مکتبی ابوریحان در تاریخنگاری -، ضمن گزارش «خوارزم» پنج بهره از آن را در پایان کار خوارزمشاهیان مأمونی نقل کرده است؛ ما گزینه‌ای از آن را تنها به ذکر اخبار ابوالعباس مأمون بن مأمون (۴۰۰-۴۰۷ ق) و داستان کشته شدنش، که هم سبب لشکر کشی سلطان محمود غزنوی و براندازی سلاله خوارزمشاهیان شد (۴۰۸ ق) ذیلاً نقل می‌کنیم:^۵

«و پیش از این به مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان، و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنان دیگری نبود و به گراف چیزی ننوشتی، و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من درین تاریخ چون احتیاط می‌کنم؛ و هر چند این قوم که من سخن ایشان می‌رانم بیشتر رفته‌اند و سخت اندکی مانده‌اند....»

«و در این اخبار خوارزم چنان صواب دیدم که بر سر تاریخ مأمونیان شوم، چنان که از استاد ابوریحان تعلیق داشتم که باز نموده است، که سبب زوال دولت ایشان چه بوده است، و در دولت محمودی چون پیوست آن ولایت، و امیر ماضی - رضی الله عنه - آنجا کدام وقت رفت و آن مملکت زیر فرمان وی بر چه جمله شد....، که درین اخبار فوائد و عجائب بسیار است، چنان که خوانندگان و شنوندگان را از آن بسیار بیداری و فوائد حاصل شود....» [ص ۶۶۷].

«حکایت خوارزمشاه ابوالعباس: چنین نشست بوریحان در مسامره خوارزم که خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون - رحمه الله علیه - باز پسین امیری بود، که خاندان پس از گذشتن وی بر افتاد و دولت مأمونیان بپایان رسید؛ و او مردی بود فاضل و شهم و کاری و در کارها سخت مثبت، و چنان که وی را اخلاق ستوده بود ناستوده نیز بود، و این از آن می‌گویم که میل و محابا نمی‌کنم....»

«و هنر بزرگتر امیر ابوالعباس را آن بود که زبان او بسته بود از

از جمله ۱۸۵ عنوان اثر به خامه استاد ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ هـ ق) پنج اثر در موضوع «تاریخ» یاد شده، که جز کتاب مشهور الآثار الباقیه، چهار اثر دیگر از دستبرد روزگار بر جای نمانده است: ۱. اخبار المبیضة و القرامطه (= اخبار سپید جامگان و قرمطیان)،

۲. اخبار المقنع (ترجمه از فارسی به عربی)،

۳. تاریخ ایام السلطان محمود و اخبار ایبه (= تاریخ سلطنت محمود غزنوی و اخبار پدرش سبکتگین) که واقعاً جای بسی دریغ و فسوس است چنین آثار گرانسنگی به لحاظ اعتبار عظیم و اجتهاد علمی مؤلف کبیر آنها، هم از نظر احتوای موضوعی همبر با بینش انتقادی وی اینک ما جز نام از آنها ندانیم.

۴. کتاب المسامره فی اخبار خوارزم (= داستان نامه درباره اخبار خوارزم، میهن و زادگاه بیرونی) که دوتن از این اثر یاد کرده‌اند: یکی یاقوت حموی در جزو بعضی از کتابهای ابوریحان، دیگر ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ هـ ق) که بخشی از آن را در تاریخ مسعودی (تاریخ بیهقی) خود نقل کرده است.

باید گفت که بیرونی خود شاهد اوضاع و احوال اواخر دوره سامانیان، برآیش غزنویان و فروپاشی سلاله‌های ایرانی تبار خوارزمشاهی «آل عراق» و «مأمونیان» خوارزم بوده، منازعات سیاسی و اجتماعی اقوام مختلف و مهاجم قبایل بدوی (ترکمان) به ایران زمین در آثار او بازتاب یافته؛ چنان که کتاب سیاسی التحذیر من قبل التکر (= بر حذر داشتن از جانب ترکان) را هم از اینرو نوشته است.^۲ بی تردید او نیز بمانند حکیم فردوسی تهدید ترکان مشرقی را برای تمدن و فرهنگ ایران خطری عظیم می‌دانسته، گویا تحریر کتاب مزبور هشدار و زنهاری برای خوارزمشاهیان بوده باشد، که ناچار در عهد محمود غزنوی از بیم تیغ سلطان و امیران و غلامان ترک مستولی بر مشرق ایران آن را یک اثر غیر جدی جا می‌زند،^۳ اما

دشنام و فحش و خرافات، من که بوریحانم و مر او را هفت سال خدمت کردم، نشنودم که بر زبان وی هیچ دشنام رفت، و غایت دشنام او آن بود که چون در خشم شدی گفתי ای سگ.

«و میان او و امیر محمود دوستی محکم شد و عهد کردند و «حُرّه» کالچی را - دختر امیر سبکتگین - آنجا آوردند و در پرده امیر ابوالعباس قرار گرفت، و مکاتبات و ملاطفات و مهادات پیوسته گشت؛ و ابوالعباس دل امیر محمود در همه چیزها نگاه داشتی، و از حد گذشته تواضع نمودی تا بدان جایگاه که چون به شراب نشستی، آن روز با نامتر اولیا و حشم و ندیمان و فرزندان امیران که بر درگاه او بودند از سامانیان و دیگران بخواندی، و فرمودی تا رسولان را که از اطراف آمده بودند به احترام بخواندندی و بنشانندی، چون قحح سوم به دست گرفتی بر پای خاستی بر یاد امیر محمود و پس بنشستی؛ و همه قوم بر پای می بودند و یکان یکان را می فرمودی و زمین بوسه می دادندی و می ایستادندی تا همه فارغ شدند، پس امیر اشارت کردی تا بنشستندی و خادمی بیامدی و صلت مغنیان بر اثر وی می آوردندی، هر یکی را اسبی قیمتی و جامه ای و کیسه ای درو ده هزار درم [ص ۶۶۸].

«و نیز جانب امیر محمود تا بدان جایگاه نگاه داشت که امیر المؤمنین القادر بالله - رحمة الله علیه - وی را خلعت و عهد و لوا و لقب فرستاد - عين الدولة و زين الملئه - به دست حسین سالار حاجیان، و خوارزمشاه اندیشید که نباید امیر محمود بیازارد و بحثی نهد، و گوید چرا بی وساطت و شفاعت من او خلعت ستاند از خلیفت و این کرامت و مزیت یابد. به هر حال از بهر مجاملت مرا پیشباز رسول فرستاد تا نیمه بیابان، و آن کرامت در سراز وی فراسندم و به خوارزم آوردم و بدو سپردم، و فرمود تا آنها را پنهان کردند و تا لطف حال بر جای بود آشکار نکردند، و پس از آن چون آن وقت که می بایست - که این خاندان بر افتد - آشکارا کردند تا بود و رفت آنچه رفت... [ص ۶۶۹].

«و بوریحان گفت خوارزمشاه سوار شده، شراب می خورد، نزدیک حجره من رسید، فرمود تا مرا بخواندند، دیرتر رسیدم بدو، اسب براند تا در حجره نوبت من، و خواست که فرود آید، زمین بوس کردم و سوگند گران دادم تا فرود نیامد و گفت: «العلم من اشرف الولايات / یاتیه كل الوری و لایاتی». پس گفت: «لولا الرسوم الدنیویة، لما استدعیتک؛ فالعلم یعلو و لایعلی»؛ و تواند بود که او اخبار معتضد امیر المؤمنین را مطالعت کرده باشد، که آنجا دیدم که روزی معتضد در بستانی دست ثابت بن قره گرفته بود و می رفت، ناگاه دست بکشید، ثابت پرسید: یا امیر المؤمنین دست چرا کشیدی؟ گفت:

«کانت یدی فوق یدک، و العلم یعلو و لایعلی... [ص ۶۷۰].

«و احتیاط باید کردن نویسندگان را در هر چه نویسند، که از گفتار باز توان ایستاد و از نشستن باز نتوان ایستاد و نبشته باز نتوان گردانید؛ و وزیر نامه ها نداشت و نصیحت ها کرد و بترسانید، که قلم روان از شمشیر گردد، و وی را پشت قوی بود به چون محمود پادشاهی. خوارزمشاه چون برین حالها واقف گشت نیک بترسید، از سطوت محمودی که بزرگان جهان را بشورانیده بود، و وی را خواب نبرد؛ پس اعیان لشکر را گرد کرد با مقدمان رعیت، و باز نمود که وی در باب خطبه چه خواهد کرد، که اگر کرده نیاید بترسد بر خویشتن و ایشان و اهل آن نواحی؛ همگان خروش کردند و گفتند بهیچ حال رضاندهیم، و بیرون آمدند و علم ها بگشادند و سلاحها برهنه کردند و دشنام زشت دادند او را، و بسیار جهد و مدارا بایست کرده تا بیارامیدند؛ و سب آرام آن بود که گفتند ما شما یان را می آزمودیم درین باب، تا نیت و دل های شما ما را معلوم گردد.

«و خوارزم شاه با من خالی کرد و گفت: دیدی که چه رفت؟ اینها که باشند که چنین دست درازی کنند بر خداوند، گفتم: خداوند را گفتم صواب نیست در این باب شروع کردن و قبول نکرد، اکنون چون کرده آمد تمام باید کرد تا آب بنشود؛ و بایستی که این خطبه کردن بی مشورت مغافسه کردی تا چون بشنودندی کس را زهره نبودی که سخن گفתי، و این کار فرو نتوان گذاشت اکنون که عاجزی باشد و امیر محمود از دست بشود. گفت: گرد بر گرد این قوم برای تا چه توانی کرد [ص ۶۷۲]. برگشتم و به سخن سیم و زر گردنهای محتشمان ایشان نرم کردم تا رها کردند، و به درگاه آمدند و روی در خاک آستانه مالیدند و بگریستند و بگفتند که خطا کردند.

«خوارزمشاه مرا بخواند و خالی کرد و گفت: این کار قرار نخواهد گرفت، گفتم: همچین است، گفت: پس روی چیست؟ گفتم: حالی امیر محمود از دست بشد و ترسم که کار به شمشیر افتد، گفت: آنگاه چون باشد با چنین لشکر که ما داریم؟ گفتم: نتوانم دانست که خصم بس محتشم است و قوی دست، و آلت و ساز بسیار دارد و از هر دستی مردم، و اگر مردم او را صد مالش رسد، از ما قویتر باز آیند، اگر ما را یکره بشکست کار دیگر شود. سخت ضجر شد از این سخن، چنان که اندک کراهیت در وی بدیدم... البته گفتم: یک چیز دیگر است مهمتر از همه، اگر فرمان باشد بگویم، گفت: بگوی، گفتم: خانان ترکستان از خداوند آزاده اند، و با امیر محمود دوست، و با یک خصم دشوار بر توان آمد، چون هر دو دست یکی کنند کار دراز گردد، خانان را بدست باید آورد که امروز بر در اوز کند به جنگ مشغول اند، و جهد باید کرد تا به توسط خداوند میان خان و ایلک صلحی بیفتد، که

ایشان از این منت دارند و صلح کنند و نیک سود دارد، و چون صلح کردند هرگز خلاف نکنند. گفت: تا در اندیشم، که چنان خواست تا تفرّد دین نکته او را بودی؛ و پس از این در ایستاد و جدّ کرد، و رسولان فرستاد با هدیه‌های بزرگ، تا به توسط او میان ایشان صلح افتاد و آشتی کردند، و از خوارزمشاه منت بسیار داشتند که سخن وی خوشتر آمدشان که از آن امیر محمود... [ص ۶۷۳].

«سلطّ اشرا: لشکری قوی از آن خوارزمشاه به هزار اسب بود، و سالار ایشان حاجب بزرگش البتگین بخاری، و همگان غدر و مکر در دل داشتند؛ چون این حدیث [خطبه خوانی] بشنیدند، بهانه بزرگ بدست آمد، بانگ برآوردند که محمود را نزدیک ما طاعت نیست، و از هزار اسب در کشیدند دست به خون شسته، تا وزیر و پیران دولت این امیر را - که او را نصحیت راست کرده بودند و بلای بزرگ را دفع کرده - بجمله بکشند؛ و دیگران همه بگریختند و روی پنهان کردند، که آگاه بودند از کار و صنعت آن بی خداوندان؛ و آن ناجوانمردان از راه، قصد دار امارت کردند و گرد اندر گرفتند، و خوارزمشاه بر کوشک گریخت، آتش زدند که کوشک را [ص ۶۷۵] و بدور سیدند و بکشندش، و این روز چهارشنبه بود نیمه شوال سنه سبع و اربعمائه (۴۰۷) و عمر این (امیر) ستم رسیده سی و دو سال بود، و در وقت برادرزاده او را ابوالحارث محمد بن علی بن مأمون را بیاوردند، و بر تخت ملک بنشانند و (او) هفده ساله بود، و البتگین مستولی شد بر کار ملک، به وزارت احمد طغان؛ و این کودک را در

گوشه‌ای بنشانند، که ندانست حال جهان و هر چه خواستند می کردند، از کشتن و مال و نعمت ستدن و خان و مان کردن، و هر کس را با کسی تعصّبی بودی بر وی راست کردن و زور تمام. چهار ماه هوا ایشان را صافی بود، و خانه آن ملک را به دست خویش ویران کردند، و آن رفت از ایشان که در کافرستان نرفتی بر مسلمانان.

«چون امیر محمود - رضی الله عنه - برین حال واقف شد، خواجه احمد حسن را گفت: هیچ عذر نماند و خوارزم بدست آمد، ناچار ما را این خون ببايد خواست، تا گشوده داماد را بکشیم به خون، و ملک میراث بگیریم. وزیر گفت: همچنین است که خداوند می گوید، اگر درین معنی تقصیر رود، ایزد - عزّ ذکره - نپسندد از خداوند، و وی را به قیامت از این پرسد... (الخ) [ص ۶۷۶].

پی نوشت:

۱. معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۱۸۵.
۲. کارنامه بیرونی (پ. اذکائی)، ش ۸۹.
۳. رش: ابوریحان بیرونی (پ. اذکائی)، ص ۱۹۹-۱۹۸.
۴. تاریخ بیهقی، طبع دکتر غنی (و) دکتر فیاض، تهران، ۱۳۲۴، ص ۶۹۱-۶۶۵.
۵. برای شرح جامع تاریخی سلاطین آل عراق و مأمونی، به گفتار بلند راقم این سطور (پ. اذکائی) با عنوان «خاندان شاهیه خوارزم» (در) فصلنامه ایران شناخت (ش ۱۰ / پاییز ۱۳۷۷، ص ۱۸۱-۱۳۶؛ همان، ش ۱۱ / زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۴۱-۱۱۲) رجوع شود.




تازه‌های
میراث مکتوب

فروغستان، محمد مهدی فروغ اصفهانی، به کوشش ایرج افشار، ۴۰۷ صفحه، ۱۳۷۹، ۲۰۰۰ ریال

فروغستان: تألیف فروغ الدین محمد مهدی اصفهانی (متولد ۱۲۲۳ هـ ق) مستوفی فاضل و شاعر و از ادیبان روزگار عباس میرزا ولی عهد فتحعلی شاه قاجار و قائم مقام فراهانی است.

وی در دوران اقامت در تهران در منصب «استیفا و سررشته داری معاملاتی دیوانی» خدمت می کرد. مؤلف در این کتاب در کنار مطالب فنّ سیاق و استیفا (محاسبات دیوانی)، مباحثی مانند شناخت اوقات و اعیاد و مقیاسهای زمانی و مکانی و آنچه با علم استیفا و امور خالصجات و مالیات و خراج دولتی مرتبط می شده، مطرح کرده است. مؤلف، کتاب را در خطبه اش به نام حاجی میرزا آقاسی مصدر ساخته و در سال ۱۲۵۸ از تألیف آن فارغ شده است.



فروغستان

داستان‌های تاریخی ایران

تألیف
محمد مهدی فروغ اصفهانی
سال ۱۲۵۸ هـ ق

چاپ
ایرج افشار